

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شده بود سابقا که بعضی از مطالب را از محاضرات مرحوم استاد بخوانیم البته ایشان تصادفا در اینجا خیلی بحث طولانی کردند که طبیعتا به این اندازه ما متعرض نمی شویم آن وقت به طور طبیعی اصولا اگر مطلبی را در خود مطلب صحبت می کنیم در وقت نوشتن مطلب، اما گاه گاهی مثلا عبارت می آوریم اینها را بیشتر در نوشته ، مثلا قوله قوله بیاوریم .

علی ای حال و یک مقداری عرض کردیم راجع به این مطلب، اولاً این مطلبی که ایشان در اینجا اصولا دارند، در کتابشان، من چند دفعه عرض کردم ایشان خیلی البته نمی دانیم حالا برای درس بوده، خیلی به اصطلاح گاهی تعبیر تندی دارند مثلا و هذا بین الفساد و هذا لا يمكن المساعدة علیه بوجه، دیگر حالا ما نمی خوانیم چون مناسب با شأن مشایخ نیست این تعبیر کردن و این اصطلاح به کار بردن. عرض کنم که یک مقداری در به اصطلاح بعضی از کلمات ایشان که چون حالا نیاورده بودیم در بحث یک مقداری از کلمات ایشان را متعرض می شویم و یک مقدار هم بعد به خود مطلب .

یکی دو تا نکته در عبارات مرحوم استاد هست در این صفحه ۱۸۴ از این چاپ نجف در این چاپ دوره ی جدید ایشان نمی دانم محاضرات را چطور چاپ کردند من از همین چاپ نجف به اصطلاح جلد ۱ به مناسبتی در صفحه ۱۸۴ و من هنا يظهر ان هذه المسألة ليست من المسائل الأصولية و الوجه في ذلك عرض کردیم تعجب است از خود ایشان چند بار این مطلب را گفتند گفتیم یک وقتی می خوانیم در اینجا دیگر عین عبارت ایشان ، خوب معلوم است جزو مسائل اصولی نیست، مثل اینکه ایشان توجه فرمودند که حتی در مثل کفایه هم بحث صحیح و اعم را در مقدمات آورده است.

عرض کردم در کتاب کفایه که دیگر الان تقریبا روش رائج در حوزه های ماست یک مقدمه دارد هشت تا مقصد دارد و یک خاتمه که اجتهاد و تقلید باشد. کیفیت بحث کتاب و تقسیم کتاب را اینجوری کرده است. و بحث صحیح و اعم جزو مقدمات است اصولا جزو مسائل اصولی نیست.

و عرض کردیم عده ای از متاخرین مثل مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی بحث مشتق را که درباره ی هیات اشتقاقی است که در کتاب کفایه مثلا در مقدمات آمده مقدمه ی سیزدهم در بحث مشتق است، بحث مشتق را ایشان وارد مقصد اصول کردند فرمودند در بحث

هیأت فرقی نیست هیأت افرادی باشد مثل مشتق یا هیأت ترکیبی باشد مثل فرض کنید صیغه‌ی افعال فرقی بین اینها نیست، بحث هیأت، هیأت است دیگر اگر بناست بحث هیأت در اصول مطرح بشود مشتق را هم بیاوریم در اصول اما صحیح و اعم را در اصول نیاوردند. و تا آنجا هم که در ذهن من هست در کتب قدما‌ی اصولی‌ها هم این بحث صحیح و اعم در اصولی نیست این که ایشان لیست من المسائل الأصولیة درست است خوب آن هم از مسائل اصولیه ندارند.

بعد هم ایشان نکته‌ای دادند که در اول کتاب تحقیق کردیم در مقام فرق بین مسائل اصولیه و مسائل بقیه‌ی علوم خوب طبیعتاً مسائل بقیه‌ی علوم مثل فیزیک و شیمی و نجوم و اینها خوب ربطی به اصول ندارد البته نجوم ممکن است تاثیر گذار در فقه در مساله‌ی قبله باشد یا در مساله‌ی وقت اما بنا نیست هر چه در فقه تاثیر گذار باشد توضیحاتش را من عرض کردم.

اصولاً قرن اول و دوم قرن فقهاست، اواخر قرن دوم یعنی از اوائل قرن دوم شروع شد لکن اواخر تدریجاً اصول تشکیل پیدا کرد تدریجاً و تشکیلات اولیه‌اش هم بسیط بود و اصول اینجور شد مطالبی را که در اکثر از یک باب واحد در فقه به او تمسک می‌کنند آن را آوردند در اصول مسائلی را که در همان باب به آن تمسک می‌کنند در فقه گذاشتند فرقی این بود حالا مساله‌ی نجوم تاثیر گذار بود اما چون در قبله بود دیگر در دیات و حدود و نمی‌دانم حج و صوم و ... اینها دیگر تاثیر گذار نبود مگر در قسمت‌هایی راجع به فجر مثلاً و الا تاثیر گذار در ابواب فقه نبود و لذا آنها را خارج کردند سر خروج آنها این بود نه اینکه .

بله یک بحث دیگری اخیراً مطرح شده بین قاعده‌ی فقهی و مساله‌ی اصولی دقت می‌فرمایید ، این چرا چون آقایان توضیح ندادند بنده توضیحش را عرض کردم از زمان صحابه که مسائل جدید روبرو شد مسائل جدید این بود موضوعاتی بود که پیدا شد در کتاب و سنت و روایت نبود این‌ها فکرشان این بود تصورشان این بود و نمی‌خواست مسائل مستحدثه باشد مثل بیمه، همین مساله‌ی شرب خمر، می‌گویند این داماد دومی یعنی شوهر خواهرش شراب خورده بود می‌گفت نه حدی نیست و شرب خمر حدی نیست و الی آخر الکلام که جمع کردند صحابه چون اینها گفتند در قرآن که حدش نیامده سؤال هم کردند کسی نگفت در روایات پیغمبر چیزی بوده ، لذا مراد ما از مسائل جدید نه اینکه مراد مثل مسائل جدید که زمان ماست مثل مساله‌ی بانک و بیمه و این طور مسائلی که در زمان ما مطرح می‌شود نه مسائلی که اساساً در کتاب و سنت نبود، کتاب که مشخص بود سنت هم همان صحابه که نشستند آیا کسی از رسول الله نقل کرده گفتند نه خوب نبود دیگر این کتاب و سنت نبود خیلی راحت بود .

اگر می‌خواستند به امیرالمؤمنین رجوع کنند که ایشان بفرمایند بله پیغمبر فرمودند این می‌شد مساله‌ی وصایت با وصایت موضع گیری داشتند نمی‌خواستند به امیرالمؤمنین به عنوان وصی رسول الله مراجعه کنند. به عنوان یک فقیه به عنوان یک ملا حاضر بودند رجوع کنند

اما به عنوان وصی رسول الله حاضر نبودند. این نفی وصایت جلوی آن باب روایات را بست و محدود کرد و یک توضیحاتی دارد که جای دیگر عرض کردیم.

اما اینها که آمدند مسائلی را مطرح کردند این مسائلی که مطرح شد دنبال یک نکات کلی افتادند که در این مسائل تاثیر گذار باشد لذا سلسله‌ای از این مسائل فرض کنیم قاعده‌ای لا ضرر از قرن دوم شکل گرفت، عدی زیادی از مسائل فقه را با لا ضرر حل کردند. قاعده‌ای لا حرج، عرض کردم در کتاب الاشباح و النظائر سیوطی می‌گوید ربع فقه یا خمس فقه بر قاعده‌ای لا ضرر است خوب خیلی تاثیر گذار بود و لذا عرض کردیم همین دیروز هم عرض کردیم در متون حدیثی و در متون حتی کتب لغت کتاب مثل نه‌ایة ابن اثیر و دیگران لا ضرر و لا ضرار که خوب بعدها هم بحث درباره‌اش شد.

اما در متون فقهی خیلی‌هایشان لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام این قید فی الاسلام در قرن دوم اضافه شد چون می‌خواستند از این یک ماده‌ی قانونی در بیاورند چون لا ضرر و لا ضرار ممکن بود ماده‌ی قانونی در نیاید اما قید فی الاسلام را اضافه کردند که حکم قانونی در بیاید و لذا ان شاء الله در بحث مکاسب هم عرض می‌کنم امروز ان شاء الله مرحوم نائینی یک راه دیگری رفته اصولاً وقتی که شارع گفت لا ضرر و لا ضرار یعنی در شرع است احتیاج به کلمه‌ی فی الاسلام نداریم. روشن شد؟ احتیاج نداریم کلمه‌ی فی الاسلام باشد.

اگر شما چون احتمال دادیم ما که کلمه‌ی لا ضرر و لا ضرار به شکل دیگرش، لا ضرر و لا ضرار و لا ضرار و لا ضرار این در کتاب قاموس است یا صحاح است نمی‌دانم من دیدم يقال لا ضرر، شاید این ضرب المثل عرفی بوده اصلاً. یعنی یکی از مثال‌های عرفی، آن که در خود قرآن آمده ولکم رؤوس أموالکم لا تظلمون ولا تظلمون، نه ظالم باشید و نه مظلوم باشید این که در قرآن آمده این که لا ضرر و لا ضرار در سنت آمده است دقت می‌فرمایید؟ یعنی اصل قرآنی هم دارد.

آن وقت این شاید یک مسائل عرفی هم بوده عرض کردیم مرحوم صدوق در جلد ۴ کتاب من لا یحضر یک فصلی دارد که جای دیگر من ندیدم فصلش این است کلمات و روایاتی که پیغمبر فرمودند و قبل از پیغمبر کسی نگفته، ایشان یک فصلی گذاشته روایاتی، احادیثی، کلماتی را که پیغمبر اکرم فرمودند و قبل از ایشان نبوده تصادفاً لا ضرر را جزو آنها نیاورده است. با اینکه به ذهن ما می‌آید که لا ضرر باید جزو اینها باشد. در این فصلی که ایشان قرار داد. نگاه کنید جلد ۴ است. لم یسبق الیهما رسول الله، قبل از رسول الله گفته نشده لا ضرر و لا ضرار را در این باب نیاورده، اگر ما بودیم می‌گفتیم این را باید بیاوریم چون این قدر تاثیر در فقه اسلامی دارد مناسب بود، لکن شاید نظر، نمی‌دانیم حالا نظر صدوق نمی‌توانیم تفسیر بکنیم.

یکی از حضار: وقتی لسان شارع که می‌آید دیگر جنبه‌ی قانونی پیدا می‌کند.

آیت الله مددی: احسن همین حرف نائینی است.

نائینی می گویند نمی خواهد بگوئیم فی الاسلام، شارع گفته لا ضرر غیر از این است که عرف بگوید غیر از این که یک پدر به بچه هایش بگوید لا ضرر و لا ضرار غیر از اینکه در زبان دارج عامیانه بیاید لا ضرر و لا ضرار این حرف عامیانه می شود اما وقتی شارع گفت شرعی می شود. یک حرفی دارد مرحوم نائینی دیگر احتیاج به کلمه، این توضیح بنده است احتیاج، درباره ی حدیث رفع هم همین را می گوید چون می گویم حدیث رفع را به مناسبتی در مکاسب داریم به مناسبت اکراه ایشان در حدیث رفع هم در همین جا همین مطلب را دارد، خلاصه اش این است که یک کلام که از شارع صادر می شود یعنی در شریعت این نیست. خوب دقت کنید. چون شارع است.

یکی از حضار: یعنی در کل ابواب فقهی که حدودشان که فرمودید ورود کند.

آیت الله مددی: ها آن وقت چون شارع است در کل ابواب می آید.

عرض کردیم مرحوم شیخ الشریعة هم یک رساله ای، شیخ الشریعة خیلی مرد ملایی است در تتبع شاید در این علمای اخیر ما شاید کم داشته باشیم اما آثار قلمی ایشان کم است. یکی همین رساله ی لا ضرر است. در رساله ی لا ضرر با ایجازش خیلی لطایف دارد و ما عبارت ایشان را هم خواندیم، ایشان در آنجا دارد من همیشه تعجب می کردم با اینکه ما یک مشت اطلاقات داریم چرا فقها به اطلاقش تمسک نکردند مثلاً القرعة لكل امر مجهول، چرا فقها به اطلاق این عمل نکردند. این تعجب مرحوم شیخ الشریعة است، راست هم می گوید ایشان، ایشان راست می گوید، می گوید خوب در جواهر چند دفعه عرض کردم در جواهر کرا را دارد يرجع بقرعة در جایی که اجماع علما باشد عمل علما.

خوب ایشان اشکالشان این است که اگر القرعة لكل عمل مجهول یا لكل امر مشکل چرا به اطلاقش، و عرض کردم چند بار ما تا آنجایی که خبر داریم فقط سید بن طاووس است به اطلاق عمومش عمل کرده است. غیر از سید بن طاووس فعلاً نه، حتی اگر زنی شک کرد که مثلاً حیض یا استحاضه است قرعه بزند دیگر کسی از فقهای ما نگفتند اما ایشان حتی در شک در قبله که حالا یا چهار جهت گفتند یا سه جهت گفتند یا یک جهت گفتند ایشان می گوید قرعه بزند به این جهات قرعه بزند هر جهتی که قرعه درآمد طبق آن قرعه عمل بکند. ما نداریم در فقهای ما در باب قبله این رای را نداریم.

لکن ایشان مرحوم شیخ الشریعة اشکال می کند و یکی هم لا ضرر چرا فقها به عموم لا ضرر یا اطلاق لا ضرر در ابواب مختلف رجوع نکردند یعنی می گوید عده ای از روایات ما داریم که اینها ظاهرش عموم یا اطلاق است لکن فقها عمل نکردند. بنده ی سرا پا تقصیر، چون

بعضی دیگر هم توضیح دادند در رساله‌هایی که در لا ضرر نوشتند متعرض کلام ایشان شدند، بنده عرض کردم القرعة لکل امر مجهول صحیح نیست، سندش ساقط است، اشتباه ایشان بود.

عرض کردم یک نکته‌ای را از بحث حالا خارج شدیم کمی، عرض کردم که دو تا تعبیر معروف است لکل امر مشکل لکل امر مجهول کرارا عرض کردم مرحوم آقای خوئی با اینکه درس مرحوم آقا ضیاء رفتند در عبارات آقای خوئی نشنیدم یک جایی در یک موردی در مصباح اشاره مائی دارد لکن مرحوم آقای بجنوردی از قول آقا ضیاء نقل می‌کردند رحمة الله علیهم اجمعین که فرق بین مجهول و مشکل این است. مشکل خودش یک چیزی است که واقعیت ندارد در واقع نیست. مجهول آن است که واقعیت دارد به آن نرسیدیم مثلاً در باب قبله واقعیت دارد معلوم است قبله یک طرف است اما شما به آن نرسیدید، اما در باب خنثی مثلاً ممکن است که او واقعیت ندارد.

اصولاً این که بشر انسان حیوان یا نر است یا ماده است یا نرینه است یا مادیون این ثابت نیست، یک قسمی هم هست که اصلاً واقعیت واقعاً نه نر است نه ماده واقعاً این را می‌گویند مشکل، ایشان می‌گویند مشکل آن است که واقعیت ندارد حرف بدی هم نیست چون گفته نشده من چند بار این را تکرار کردم. این از افاضات مرحوم آقا ضیاء است و از آقای خوئی هم من نشنیده بودم در نوشته‌هایشان هم نیست، یک جایی به نظرم در مصباح یک جای دیگر هم یک اشاره مائی به این مطلب، تصریح ندارند، اشاره مائی به این مطلب، فرق بین القرعة لکل امر مشکل یا لکل امر مجهول فرقی این باشد، مجهول یعنی این که واقعیت دارد شما به آن نرسیدید، شما جهالت دارید، مشکل واقعیت دارد.

مثلاً در باب خنثی ممکن است در واقع یا مرد است یا زن است بنا به اینکه منحصر به این دو تا باشد آن وقت می‌شود مجهول اما اگر واقعاً ثابت نشد یا مرد است یا زن است اصلاً یک قسمی است که اصلاً هیچ کدام نیست این می‌شود مشکل، مشکل آن است که واقعیت ندارد مجهول آن است که واقعیت دارد شما خبر ندارید اطلاع ندارید علم به او ندارید، ولذا ما عرض کردیم لا ضرر را هم توضیح دادیم مسأله‌ی القرعة را هم، این اشکالاتی که مرحوم شیخ الشریعة فرمودند این اشکالات را توضیح دادیم.

یکی از حضار: من لا یحضر دارد، قال لا ضرر و لا اضرار

آیت الله مددی: لا ضرر و لا اضرار دارد عرض کردم لا ضرر و لا اضرار دارد، لا ضرر و لا اضرار فی الاسلام هم دارد.

یکی از حضار: نه این که من الان دارم

آیت الله مددی: نه در باب میراث دارد وقال النبی و لقول النبی لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام این را هم دارد ایشان، تنها مصدر شیعه که کلمه‌ی فی الاسلام دارد همین فقیه است، چرا در بعضی از جاهای مبسوط هم آمده چون از سنی‌ها گرفته آن اعتبار ندارد. این را هم ما با مقدمات اثبات کردیم که ایشان هم از اهل سنت گرفته در روایات شیعه نداریم.

لا ضرر و لا اضرار در بعضی نسخ کافی هم آمده ایشان هم لا اضرار دارد. حالا آن بحث‌های لا ضرر را نمی‌خواهیم وارد بشویم، دقت فرمودید ایشان دارد لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام منحصر در کتب حدیث ما به ایشان است، و لقول النبی لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام و تمسک کرده به این در باب میراث این یک تمسکی است که اهل سنت دارند و توضیحاتش را مفصل عرض کردیم باطل هم هست اصلاً نحوه‌ی استدلالش باطل است، ایشان ظاهراً جدلاً آورده است علی خلاف القاعدة در کتاب فقیه جدلاً این را آورده و الا این خودش باطل است. علی ای توضیحاتش در محل خودش.

علی علی کیف ما کان دقت فرمودید چه عرض کردم؟ لذا بهتر بود که مرحوم آقای خوئی همان فرق بین قاعده‌ی فقهی و مساله‌ی اصولی را می‌گفتند چون از همان قرن اول که شروع شد به هر دو تمسک کردند. دقت بکنید. هم به قاعده‌ی فقهی و هم به مساله‌ی اصولی لذا بعدها این بحث پیش آمد که فرقی‌شان چیست این مثالی که همیشه عرض کردم، مثلاً حرمت اعانت بر اثم، این اعانت بر اثم را قاعده‌ی فقهی قرار دادند، حرمت مقدمات حرام این را مساله‌ی اصولی قرار دادند ظاهرش هم یکی است.

اعانه‌ی بر اثم یعنی شما مقدمات صدور حرام را از غیر انجام بدهید کاری بکنید که غیر حرام انجام بدهد این را می‌گویند اعانه‌ی بر اثم، اگر صدور حرام از خودتان باشد می‌گویند مقدمه‌ی حرام، شما کاری بکنید که حرام از شما صادر بشود این می‌شود مقدمه‌ی حرام، کاری بکنید که حرام از دیگری صادر بشود می‌شود اعانه‌ی بر اثم هر دو به حسب ظاهر مقدمیت دارند یکی را در اصول آوردند، مقدمه‌ی حرام را در اصول آوردند، حرمة الاعانة در اثم را در قواعد فقهیه آوردند روشن شد؟

اگر سوالی هست این است سوال این نیست که بین اصول و فیزیک چه فرقی هست خوب معلوم است بین اصول و نجوم مثلاً این که ایشان دارد بقية العلوم تعبیر ایشان وسائر بقية العلوم این نکته‌ی فنی نیست البته این بود اجمالاً در بعضی از علوم که ارتباط داشت حالا من عرض می‌کنم عبارت ایشان را بخوانم: من أن کل مسألة أصولية ترتکز علی رکیزین أساسیتین:

رکز خودش به معنای یک چیزی را آدم ثابت بکند، همان عبارت معروف سیدالشهداء علی ان الدعی بن الدعی رکز، رکز یعنی ثابت کرده دو راه، بین السلة والذلة، سلة یعنی شمشیر کشیدن سل سیفه بین اینکه بجنگیم یا تسلیم بشویم وهیهات من الذلة این رکز در اساس به این است.

آن وقت لذا آن ثوابت آن پایه دو تا پایه‌ی اساسی دارد ایشان نوشتند :

(الركيزة الأولى): أن تقع في طريق استنباط الحكم الشرعي الكلي الإلهي این تعبیر ایشان شاید احتمالا حالا ما همیشه از باب شوخی هم که باشد می‌گوییم برای چاپخانه باشد این شرعی با الهی یکی است حالا ایشان شرعی الالهی نوشتند الکلی شاید غلط چاپ شده به هر حال الهی را عرض کردم این نکته را من شاید سابقا گفتم در صحبت‌های متفرقه بوده کلمه‌ی شرعی الان در لغت عرب در زمان ما معاصر یعنی قانونی ، مثلا تفسیر شرعی یعنی تفسیر حقوقی ، ما می‌گوییم تفسیر حقوقی و قانونی ، شرعی در اصطلاح ایرانی‌ها و فارسی زبان‌ها و غیر عرب به معنای الهی است. خودش به معنای دینی است. شرع را به معنای دین گرفتند دقت می‌کنید. این شرعی را اگر ایشان حتی به لغت عرب هم گرفته باشند الهی اش ممکن است درست باشد علی ای شرعی با الهی در اصطلاح ما الان یکی است. و تعجب هم هست کلمه‌ی فرعی را انداختند می‌گوییم ظاهرا دقیق نبوده یعنی .

و صحیحش الحكم الشرعي الفرعي الکلی تعبیرش این است. ایشان جابجا به کار برده است. کلمه‌ی فرعی باید باشد چون مسائل اصولی اصطلاحا کلمات اصولی در قدما اصول عقائد کلام می‌گوییم و اصول فقه که همان اصول خودمان است. در مقابل اصولی و لذا در عده‌ای از کتب می‌نویسند اصولین ، اصولین یعنی اصول عقائد و اصول فقه، اصول عقائد را کلام می‌گفتند اصول فقه همین اصولی است که ما می‌خوانیم ، اینکه ایشان نوشتند الشرعی الکلی الالهی تسامح شده ظاهرا تسامح شده واضح است چون بعد در صفحه‌ی ۱۸۸ در همین کتاب ایشان در آنجا کلمه‌ی فرعی را آوردند و صحیحش هم کلمه‌ی فرعی است عرض کردیم .

در همان صفحه‌ی ۱۹۰ است من اشتباه کردم لما عرفت من أنّ المیزان فيها إمكان وقوعها في طريق استنباط حكم فرعي كلي ، اینجا کلمه‌ی فرعی را آورده این درست است آن شرعی را انداخته، آنجا یکی را انداخته این جا یکی را انداخته است.

علی ای حال حکم شرعی فرعی کلی ، عرض کردم این قیودی که آوردند برای این بوده شرعی باشد غیر شرعی غیر دینی خارج است، فرعی باشد اصولی که اصطلاحا اصول کلام که اصول عقائد کلام و اصول فقه باشد خارج است کلمه‌ی کلی را آوردند برای اینکه قاعده‌ی فقهی خارج بشود. این کلمه‌ی کلی حکم شرعی فرعی کلی و عرض کردیم این تاثر مرحوم استاد به کلمات استادشان مرحوم نائینی است، البته نائینی این جور تعبیر نکردند حالا مرحوم استاد این جور نوشتند لکن تعبیر نکردند.

چند بار من این تعبیر نائینی را دقیقا عرض کردم که آقای بجنوردی هم در قواعد فقهیه آوردند ما هم از ایشان چون ایشان شوهر خاله‌ی بنده بودند در خدمتشان بودیم ، پنج سال در خدمت ایشان بودیم از ایشان کرارا شنیدیم.

مسالهی اصولیه ، کل مسأله تقع نتیجتها کبری ، عرض کردم من چند بند می گویم چون به این ترتیبی که من عرض کردم در کتاب استاد مرحوم آقای خوئی نیامده با اینکه ایشان از نائینی شنیدند تعجب می کنم کلمات ایشان را ضبط نفرمودند. کل مسأله تقع نتیجتها کبری نه صغری کبری قیاس استنتاج استنباط حکم شرعی فرعی کلی ، مثل حجیت خبر مثلاً ، بعد قاعده‌ی فقهیه : کل مسأله تقع نتیجتها کبری آنجا هم کبری می شود قیاس استنتاج یا استنباط حکم شرعی فرعی جزئی ، فرق این دو تا در همین کلمه‌ی جزئی و کلی است بقیه اش مثل هم است. این تعریف قاعده‌ی فقهی و تعریف مسالهی اصولی را چند دفعه عرض کردم چون اصلاً گاهی تسامح .

ببینید دقت کنید الان یکی از مسائل مهم در الفاظ خیلی به دقت آنها مراجعه بشود و تسامحی در کار پیش نیاید ان شاء الله تعالی . خوب این یک مطلبی بود راجع به کلمه‌ی ایشان متعرض شدیم. فرمودند که هر مسالهی اصولی ترتکز علی رکیزتین اساسیتین یک مقداری از وقت خارج شدیم چاره‌ای نبود. الاولی أن تقع فی طریق ایشان نوشتند فی طریق استنباط نه طریق نه کبری استنباط ، کبری قیاس ، صغری نه ، الثانیة بعد ایشان و بهذه الركیزة امتازت المسائل الأصولیة عن القواعد الفقهیة ایشان تحقیقا نگفتند امتیاز از کجاست عرض کردم هر دو مثل هم هستند آن آخر حکم شرعی فرعی کلی ، این می شود اصول چرا چون در قواعد فقهیه کارش این است مثلاً می گوید اعانه‌ی بر اثم حرام است پس شما فروختن انگور به کارخانه‌ی شراب سازی حرام است دقت کنید.

یک امر جزئی را نتیجه می گیرد من ملک شیئا ملک الاقرار به ، قاعده اگر آن درست باشد ، کسی که مالک یک شیء شد اگر اقرار کرد ، خوب این آقا مالک این لباس است می گوید لباسم نجس است حرفش قبول می شود من ملک شیئا ملک الاقرار به روشن شد ؟ این قاعده‌ی ملکه و الی آخر القواعد .

یکی از حضار : قاعده‌ی فقهیه خودش حکم شرعی کلی است درست است ؟

آیت الله مددی : حالا آن بحث دیگری است که عرض کردم همین تازگی از بعضی از کتب معاصرین یازده فرق بین مسالهی اصولی و قاعده‌ی فقهی گذاشتند ما در بحث استصحاب خواندیم و فرق مرحوم نائینی که الان تقریباً مشهور شده آن را هم خواندیم که دوازده تا شد یک چیزی هم خودمان عرض کردیم.

یکی از حضار : بحث‌های اصولی هم همینطوری است مثلاً این صیغهی امر هست هر صیغهی امری ظهور در وجوب دارد

آیت الله مددی : این وجوب دارد اثبات کلی است اما این وجوب‌ها اصلاً این عبارت این جا واجب است نه آن حکم کلی در می آورد.

یکی از حضار : نتیجه‌ای که می گیریم هیچ فرقی با آن چه که فرمودید ندارد.

آیت الله مددی : چرا دیگر

یکی از حضار: می‌گوییم این صیغه باید ظهور در وجوب باشد.

آیت الله مددی: بله ببینید مثل لا ضرر این طور است لا ضرر فرقی با مساله‌ی اصولی نمی‌کند لذا مثلاً لا ضرر را آقایان در قواعد فقه آوردند. با اینکه در احکام کلیه هم جاری می‌شود لا ضرر آن چرا حالا دیگر خیلی خارج شدیم به حد کاف اینها را هم بخواهیم بحث کنیم دیگر خیلی خارج می‌شویم.

الثانية: ان يكون وقوعها في طريق الاستنباط بنفسها أي بلا ضم كبرى أو صغرى أصولية أخرى إليها - وبهذه الركيزة امتازت عن مسائل سائر العلوم الدخيلة في الاستنباط من النحو، و الصرف، و الرجال، و المنطق، و اللغة، از آن مسائل جدا شد به خاطر این فان مسائل هذه العلوم و ان كانت دخيلة في الاستنباط إلا انها ليست بحيث لو انضم إليها صغرياتها أنتجت نتيجة فقهية. این هم نکته‌ای که ایشان فرمودند. عرض کنم که تعجب است از ایشان اصلاً تعریف مشهور علم اصول، حالا قوانین مثلاً ایشان حتماً قوانین را هم تدریس فرمودند. العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية تعریف علم اصول این است دیگر نزد آقایان تعریف قدیم علم اصول این بوده است.

این ممهدة یعنی این حالا ایشان رکیزه گرفته است. در همان جا توضیح دادند قواعدی که اصلاً تمهید شده بعد قرار داده شده برای استنباط اما فرض کنید لغت گاهی تاثیر گذار است این ممهد نبوده برای این جهت نمی‌خواست این مطلب را ایشان بفرمایند بعدش هم عن ادلة بقیه‌اش را هم باید رکائز بیاورد، رکیزه‌ی ثالثه و رابعه و خامسه. این در خود تعریف علم اصول هست این مطلبی که ایشان رکیزه قرار دادند این رکیزه‌ای نیست این در اصول آمده است تعجب است از ایشان در اینجا فرموده است.

در آنجا گفتند هو العلم بالقواعد الممهدة اصلاً کلمه‌ی ممهده را برای این آورده است حالا بعدی‌ها فرض کنید در کتاب کفایه برداشته آن بحث دیگری است و الا تعریف علم اصول اصولاً این بود القواعد الممهدة، قواعدی که اصلاً درست شده برای این کار برای استنباط، نحو و لغت و اینها، مساله‌ی رجال در میان اهل سنت خیلی تاثیر گذار بود و سر تاثیر گذاری‌اش چون تاثیر بسیار شدیدی در حدیث داشت و حدیث جزو ادله‌ی تفصیلیه بود عن ادلتها التفصيلية.

عرض کردم من ترمیم را یک بار دیگر بخوانم چون الان تعریف‌ها را عوض کردند و ما یک توضیحی عرض کردیم که اصولاً تعریف واحد برای علم اصول درست نیست. چون اصول، اصول فقه است، قواعد کلی بوده از فقه خارج کردند علم است دیگر و فقه در دوران اسلامی روش‌های مختلف داشته در صدر اول غیر از صدر مثلاً چهارم است غیر از قرن چهارم است این کلمه‌ی ممهده را هم برای این آوردند دقت کردید، رجال اصولاً عرض کردیم از نظر تاریخی در نیمه‌ی قرن دوم شروع شد بعدش هم اصول، کار رجال تشخیص صغری بود کار اصول

تشخیص کبری بود تعیین کبری توضیح کبری بود، مثلاً رجال می آمد می گفت این ثقة است این عدل است این ضابط است یا نه، چون در تعریف خود رجال هم حرف هایی دارند که الان نمی خواهیم وارد بشویم اما آن وقت اصول می آمد می گفت خبر عدل ضابط حجت است دقت کردید چه شد نسبتشان نسبت صغری و کبری بود و لذا خیلی دخیل شد در فقه روشن شد؟

صغری در رجال آمد که این عدل ضابط است، کبری در اصول آمد تصادفاً از نظر زمانی خیلی این دو تا علم با هم نزدیک هستند. عرض کردیم رجال را تا آن جایی که ما می دانیم شعبه بن الحجاج البصری متوفای ۱۶۱ یا ۱۶۳ ایشان اول من تکلم عن الرجال بالعراق، این بحث هایی که چه کسی ثقة هست یا نیست، مثلاً اصول، قدیم ترین اصول هم برای شیبانی است متوفای ۱۸۰ ببینید خیلی، یعنی سر اینکه از نظر تاریخی هم این دو تا به هم نزدیک هستند سرش این است.

یکی کار صغری را به عهده گرفت یکی کار کبری را به عهده گرفت، البته آقایان آمدند آنچه که کار کبری را به عهده گرفته بود در اصول گذاشتند آن که صغری را به عهده گرفته بود در اصول نیاوردند الا به ضوابط کلی یعنی در بحث حجیت خبر آمدند بحث کردند آیا خبر ثقة مطلقاً حجت است خبر عدل حجت است عدل ضابط باشد عدل امامی باشد این بحث ها را در اصول گذاشتند اما تشخیص اینکه این عدل امامی است یا نه این را گذاشتند با علم رجال، پس این مطلبی که ایشان فرمودند درست است.

البته یک نکته ای را عرض کنم این بود یعنی ببینید مثلاً شما در کتاب های شیعه مثل تهذیب علامه اصلاً یکی از بحث های اصولی اش مفردات است، مفردات لغت، معنای با چیست، معنای الی چیست، معنای حتی چیست، معنای من چیست، همین هایی که شما در باب اول مغنی می خوانید یک خلاصه ای از آن آمده در کتاب اصول چرا چون خیال می کردند این مباحث تاثیر گذار در استنباط، مثلاً معنای باء، فامسحوا بوجوهکم در این نتیجه ی فقهی تاثیر گذار است که آیا تمام سر را مسح کنند یا بعضی از سر، دقت کردید؟

و توضیحاً هم عرض کردیم در کتاب مغنی دارد اثبوت الكوفیون چون کوفیون غالباً شیعه بودند باء را هم به معنای تبعیض گرفتند گفتند باء به معنای تبعیض داریم و نفاه البصريون، بصری ها هم قبول نکردند چون سنی بودند الا الاخفش، چون اخفش به اصطلاح خودشان اخفش ثلاثه هستند، اخفش متوسط علی بن کذا ابوالحسن، ایشان شیعه است، ایشان چون شیعه است با کوفی ها همراه شد که گفت باء برای ...

لذا ما مفصل توضیح دادیم که معانی لغوی تحت تاثیر مذهب هم واقع شده این طور نبوده که مذاهب کلامی مثل اشعری و معتزلی و یا مذاهب به حساب فقهی بی تاثیر بودند در تدوین لغت و در تنظیم، حتی لغت، این ها در لغت بود البته اصحاب ما فعلاً این ها را برداشتند یعنی در تهذیب علامه است اما در معالم نیامده است، بیشتر هم یک مقدار تاثیر گذار ما معالم البته مقدمه ی کتاب فقهی ایشان است معالم

اصول نیست اصولا کلا لکن در معالم نیامد تدریجا هم در اصول ما الان می بینید در اصول ما معانی مفردات حذف شده است. بله به یک مناسبتی در بحث مفهوم و منطوق مثلا ان مبانی ان یا مثلا الی مفهوم غایت مفهوم حصر انما بعضی از مفردات لغوی را بحث دارند اما به طور کلی مفردات لغوی حذف شده است دقت کنید.

خوب این جا این سوال مطرح بود شما هیأت را حذف نکردید چرا مفردات را حذف کردید؟ مسأله؟ چرا چون دقت کنید، اصولا عرض کردیم در لغت عرب هیات معنا دارد مثل لغت فارسی نیست. معانی مختلف را با هیأت متعدد اثبات می کردند در فارسی با پسوند و پیشوند اثبات می کردند، مثلا گل، گلدان مثلا، اما در لغت عربی هیات به آن می دادند خوب سوال شاید برای شما پیش بیاید حالا که هیات معنا دارد چرا معانی هیأت را آوردیم معانی مفردات را نیاوردیم دقت کردید در اصول شیعه این دو تا را فرق گذاشتند البته شاید بیشترین نکته اش این بود خوب اگر دقت کنید کاری که ما در اصول شیعه کردیم فقط معانی هیأت نیست، تحلیل های لغوی بسیار خوبی هم ارائه دادند. تحلیل های لغوی و اصولی و فقهی بسیار خوبی، در مفردات اصولا خیلی تحلیل نیامده، تحلیل در هیأت آمده شاید نکته ای اینکه مفردات را برداشتند چون آن تحلیل را برداشتند البته الان در دنیای ادب عربی مفردات را خیلی بحث کردند اصطلاحا می گویند فقه اللغة اگر شنیده باشید، فقه اللغة تحلیل مفردات است. و ما داریم اما این رسما در کتب اصولی ما نیامد در کتب لغوی ما هم خیلی تحلیل نیامد در عده ای از کتب لغت هست نمی خواهم وارد این بحث بشوم.

اما تحلیل های هیأتی این را در کتب اصول تأثیر گذار گرفتند آن وقت احساسشان هم این بود که هیات جاری است در عده ای از موارد مثلا هیات فاعل در ضرب نصر علم در عده ای از موارد می آید مفردات در مورد خودشان هستند. دقت می کنید؟ الی در، لذا الان ما حتی همین تهذیب علامه مفردات دارد اوامر هم دارد، هیأت هم دارد لکن ما الان مفردات را برداشتیم کلا برداشتیم این ها نکته اش این نیست که ایشان فرمودند نکات دیگری دارد دیگر امروز بحث را می خواستیم تمام کنیم که نشد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين